

درگیر شدن در

# پژوهش‌های روایتی<sup>۱</sup>

[با کودکان و نوجوانان<sup>۲</sup>]

جین کلان‌دینین<sup>۳</sup>

۱. پژوهش روایتی: روش تحقیقی رابطه‌ای.....<sup>۳</sup>
۵. درک تجربه به‌عنوان یک پدیده روایتی: تنها بخش پژوهش روایتی.....<sup>۵</sup>
۶. کنار آمدن با موقعیت: ما چه هدفی از پژوهش روایتی داریم؟.....<sup>۶</sup>
۹. پژوهش روایتی: شکل گرفته توسط الزامات مشخص هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی.....<sup>۹</sup>

---

<sup>۱</sup> Engaging in Narrative Inquiries with Children and Youth, 2016, Taylor & Francis, Routledge

<sup>۲</sup> فصل‌های خاص پژوهش روایتی مربوط به کودکان و نوجوانان (۳، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۳) در ترجمه حاضر نیامده است.

<sup>۳</sup> Jean Clandinin



## ۱. پژوهش روایتی: روش تحقیقی رابطه‌ای<sup>۴</sup>

از آخرین باری که تارا را دیدم، شش ماه می‌گذرد. تابستان، شروع پاییز و بعد از آن بفاصله اینک یک مشغله دیگر به مشغله‌های زیادم اضافه شد. دیگر او را ندیدم. ما مردم در فیسبوک به یکدیگر پیام می‌دادیم و من می‌دانستم که در مدرسه متوسطه‌اش مستقر شده است. نهایتاً در ماه دسامبر، من از طریق فیسبوک، یک یادداشت برای او فرستادم و بفاصله اینک مدت زیادی فبری از او نگرفتم، عذرخواهی کردم و از او پرسیدم آیا می‌توانم بعد از مدرسه، دنبالش بروم، عذرانه‌ای با هم بگیریم و او را به منزل برسانم. بله، او با فوشالی موافقت کرد و تاریخ قرارمان را مشخص کردیم. او روز قبل از ملاقاتمان، یادداشت دیگری فرستاد و از من پرسید آیا می‌توانم به مدرسه‌اش بروم تا به او کمک کنم برای جشن کریسمس آماده شود؛ جشنی که گروه دانش‌آموزان بومی برای روز ملاقات ما سازماندهی کرده بودند. من موافقت کردم و تارا فوشالی از اینکه این درخواست را ارائه داده بود، دوست داشت برنامه‌هایش را با من در میان بگذارد و من را وارد برنامه‌هایش کند. روز بسیار سردی بود، به طوری که دندان‌ها از سرما به هم می‌چسبیدند، برف از آسمان می‌بارید و بار می‌وزید؛ یکی از همان روزهایی که آدم‌ها حس می‌کنند باید در منزل بمانند، زیرا به‌مض بیرون رفتن، پوستشان از سرما یخ می‌زند. من به‌آرامی تا دبیرستان تارا رانندگی کردم و با دقت در کنار اتومبیل‌هایی که درون ترافیک و از کنار چراغ‌ها و علائم راهنمایی و رانندگی می‌رانند، عبور می‌کردم. دیرم شده بود، اما تارا کنار پیاده‌رو و در لباس مدرسه و بدون هیچ پالتویی ایستاده بود. به‌مض اینک با عجله به‌سویش رفتم، او نیز به‌سمت من دوید. لبخند زدیم و یکدیگر را در آغوش گرفتیم، همچون دوستانی که مدت‌ها است یکدیگر را ندیده‌اند.

ما، به‌عنوان مولفان کتاب حاضر، این بخش از داستان را در آغاز آورده‌ایم تا بدین طریق درباره‌ی این موضوع بیندیشید که پژوهش روایتی به‌عنوان درک «تجربه»<sup>۵</sup>، از طریق توجه دقیق به داستان‌هایی که آن‌ها را زندگی کرده‌ایم و بازگو می‌کنیم، به‌چه معناست. این ایده‌های تجربی به‌عنوان داستان‌های واقعی و بازگو شده زندگی، ایده‌های جدیدی نیستند. نوع بشر، از اولین سوابق تاریخی، داستان‌هایی درباره زندگی کردن را زیسته و بازگو کرده است. کینگ (۲۰۰۳، ص ۱۵۳) در این باره می‌گوید: «حقیقت درباره‌ی داستان‌ها این است که ما همین داستان‌ها هستیم». او اولین کسی نیست که چنین می‌نویسد، بلکه نویسندگان دیگری نیز بوده‌اند که در طول سال‌ها و در قالب رشته‌های مختلف، فرهنگ‌های مختلف و چشم‌اندازهای مختلف، عبارات مشابهی در این باره نوشته‌اند. ما داستان‌ها را زندگی می‌کنیم و داستان‌هایی از زندگی مان تعریف می‌کنیم. داستان‌ها، شیوه‌های بیان تجربیات مردم هستند. تجربه، یک پدیده داستانی شده است (کلاندینین و کانلی، ۲۰۰۰).

<sup>4</sup> Relational research

<sup>5</sup> experience

ما کارهای روانشناسان (برونر، ۱۹۸۶؛ کربی، ۱۹۹۱)، فیلسوفان (کار، ۱۹۸۶؛ دیویی، ۱۹۳۸)، مردم‌شناسان (بیتسون، ۱۹۹۴)، پژوهشگران مذهبی (سرایتس، ۱۹۷۱)، پزشکان (کولز، ۱۹۸۹) و سایرین را بررسی می‌کنیم تا به ما در چهارچوب‌بندی درک روایتی تجربیات داستانی شده کمک کنند. کلاندینین و کانلی (۲۰۰۰) و کلاندینین و روسیک (۲۰۰۷) با دقت و از طریق نوشتارهای این مولفان، مطالعاتی موردی انجام دادند تا شواهدی برای درک تجربه به‌عنوان یک پدیده روایتی گرد آورند. ما در ادامه، کارهای تحقیقاتی آن‌ها را بررسی می‌کنیم و مختصراً به برخی از این ایده‌های مهم اشاره می‌شود.

بیتسون (۱۹۹۴) می‌نویسد: «نوع بشر از طریق داستان‌ها به استعاره‌ها می‌اندیشد و از این طریق، می‌آموزد» (ص ۱۱). کلاندینین و کانلی (۲۰۰۰)، مقصود بیتسون در کارهایش را فراچنگ آورده و اینگونه می‌نویسد: «منظور بیتسون بیش از این است که بگوید ما از طریق داستان گفتن، با هم گفتگو می‌کنیم؛ او می‌خواهد بگوید تجربیات ما در قالب داستان، ثبت می‌شوند و منتقل می‌گردند» (ص ۸). کلاندینین و کانلی، توجه را به نوشتارهای بیتسون جلب کردند تا نشان دهند او به تجربیات خودش و تجربیات دانش‌آموزان، معلمان، هنرمندان و سایرینی که با آن‌ها در ارتباط است، تحت عنوان داشتن یک ویژگی روایتی می‌نگرد. کولز (۱۹۸۹) نیز با بررسی کارهای تحقیقاتی ویلیان کارلوس ویلیامز نشان داد که تجربه، یک ساختار روایتی است و اینگونه نوشت: «ما باید به آنچه می‌گوییم، بسیار دقت کنیم. آنچه بیماران می‌گویند، به ما یادآوری می‌کند درباره آنچه به آن‌ها آسیب زده، بیندیشیم. همچنین آنچه ما به آن‌ها می‌گوییم، نشان‌دهنده چیزی است که برای ما در حال اتفاق افتادن است (آنچه ما می‌اندیشیم و مشکلی که ما ممکن است داشته باشیم)؛ داستان آن‌ها، داستان شما، داستان من (این همان چیزی است که همگی ما در طول سفر پیش‌رویمان، با خود حمل می‌کنیم). ما به‌خاطر دین‌مان به یکدیگر، باید به داستان‌های هم احترام بگذاریم و از آن‌ها بیاموزیم» (ص ۳۰).

همانند بیتسون، ما از آنچه که کولز در گزارش تدریس و یادگیری درباره ماهیت تجارب بشری نشان داده، بیشتر از آنچه مستقیماً بیان کرده، می‌آموزیم. کلاندینین و کانلی (۲۰۰۰)، در تحلیلی خلاصه از کار تحقیقاتی کولز، نشان دادند که برای کولز، «روایت، زندگی، یادگیری و داستان است» (ص ۱۴). سرایتز توجهات را به ویژگی داستانی تجربه جلب کرده و از آن با عنوان «ویژگی رسمی تجربه، با وجود روایتی بودن ذاتی زمان» یاد می‌کند (سرایتز، ۱۹۷۱، ص ۲۹۱). او کری (۱۹۹۷) زمانی اینگونه نوشت: «در زمانه از هم گسیختگی که بدگمانی همچون خداست، این بدعت ممکن است: ما با داستان‌ها و درون آنها زندگی می‌کنیم. دیر یا زود، داستان‌هایی را که در کودکی یا پس از آن در ذهن ما کاشته شده، یا داستان‌هایی را که خودمان در ذهنمان کاشته‌ایم، خواهیم زیست (دانسته یا ندانسته). ما داستان‌هایی را خواهیم زیست که یا به زندگیمان معنا خواهند داد یا آن را با بی‌معنایی روبه‌رو خواهند کرد. اگر ما داستان‌هایی را که با آن‌ها زیسته‌ایم، تغییر دهیم، تغییر زندگی‌هایمان نیز کاملاً محتمل خواهد بود» (ص ۴۶)، و درکی از تجربه تحت عنوان ساختاری روایتی به ما ارائه داد.

وقتی برونر ادعا کرد دو شیوه تفکر یا عملکرد شناختی علمی منطقی سنتی (پارادایمی) و روایتی وجود دارد، توجه رشته روانشناسی به روایت جلب کرد. شیوه روایتی تفکر «در جستجوی شرایط جزئی است و حول محور پرسشی گسترده‌تر و جامع‌تر درباره معنای تجربه متمرکز است» (برونر، ۱۹۸۶، ص ۱۳).

در حالی که بسیاری از این ایده‌ها را برای کمک به نظام‌مند کردن درک مفهومی خودمان از تجربه به‌عنوان ساختاری روایتی بررسی می‌کنیم، این مفهوم دیویی از تجربه است که پژوهش روایتی را بنا می‌نهد. ما از منظر مفهوم و درک دیویی، به کار ادامه می‌دهیم؛ درک از «یک جریان در حال تغییر که مشخصه‌اش، تعامل مستمر تفکر بشر با محیط شخصی، اجتماعی و مادی اوست» (کلاندینین و روسیک، ۲۰۰۷، ص ۳۹).

### درک تجربه به‌عنوان یک پدیده روایتی: تنها بخش پژوهش روایتی

داشتن درکی از تجربه، به‌عنوان پدیده روایتی<sup>۶</sup> و ساختن دقیق توضیحی برای اینکه تجربه، بخشی از کار ما به‌عنوان پژوهش روایتی است، کفایت نمی‌کند. ما به‌عنوان محقق، هم به پدیده‌ای که در حال مطالعه‌اش هستیم و هم به شیوه‌های تفحص و کاوش پدیده علاقه داریم. تمامی محققان، علیرغم پنداشت‌ها و فرضیات متفاوت هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی، دید تحقیقاتی مشترکی تحت عنوان «جستجوی مجدد» دارند؛ جستجویی برای درک عمیق‌تر از پدیده‌ای خاص.

کار ما به‌عنوان پژوهشگران روایتی، تحقیق، تلاش برای درک و پژوهش نظام‌مند پدیده تجربه است؛ تجربیات داستانی شده مردم. کار ما پژوهش تجربه‌ها، یعنی داستان‌هایی است که آن‌ها را زندگی و بازگو می‌کنیم؛ داستان‌هایی که می‌شنویم و به آن‌ها واکنش نشان می‌دهیم؛ داستان‌هایی که به‌صورت زنده در اطرافمان مشاهده می‌کنیم؛ داستان‌هایی که در تجربیات خودمان، بقیه عمر را با آن‌ها سپری می‌کنیم. بنابراین علیرغم اینکه متوجه می‌شویم به توضیحی برای درک تجربه به‌عنوان یک پدیده داستانی شده از داستان‌های زیسته و بازگو شده احتیاج داریم، نیازمند درک این مسئله نیز هستیم که وظیفه ما، یک وظیفه پژوهشی است، یک وظیفه تحقیقاتی. همانطور که کلاندینین و روسیک (۲۰۰۷) در پایان کتاب «کتاب‌راهنمای پژوهش روایتی»<sup>۷</sup> نوشته‌اند: «چیزی که چارون توجه ما را به‌سوی آن جلب می‌کند، این است که داستان‌ها مهم هستند و اینکه ما به‌تدریج به اشراف بر داستان‌هایی که تمامی مردم، آن‌ها را زیسته و بازگو کرده‌اند، علاقمند می‌شویم. همانطور که ما و سایر پژوهشگران روایتی در حال حاضر می‌دانیم، پژوهش روایتی درباره داستان‌هایی که مردم، آن‌ها را زندگی و بازگو می‌کنند نیز امری مهم است» (ص ۷۱). این ایده که ما هم باید به ماهیت داستانی شده تجربه، به‌عنوان پدیده‌ای تحت مطالعه، پردازیم و هم به پژوهش درباره تجربه‌های داستانی شده پردازیم، بخش مهم و مرکزی ایده تألیف این کتاب است. مجدداً به داستان آغازین کتاب

<sup>6</sup> narrative phenomenon

<sup>7</sup> Handbook of Narrative Inquiry

بیندیشید، آنگاه خواهید دید که آن داستان، چیزی دربارهٔ تجربهٔ جین با دختر جوانی به نام تارا بازگو می‌کند، اما خود آن داستان به‌خودی خود کافی نیست. علیرغم اینکه ما به‌عنوان پژوهشگران روایتی، به داستان‌های زیسته و بازگو شده‌ای که نوعی تجربه هستند، می‌پردازیم، درون داستان‌های زیسته و بازگو شده، پژوهش و تفحص نیز می‌کنیم. در لحظه کوتاهی که در قطعهٔ داستان به آن اشاره شده، به مطالبی بیش از آنچه که ما باید بدانیم، اشاره می‌شود. طبق تفکر ما، قطعهٔ داستان، لحظه‌ای است که به ما اجازه می‌دهد تا به‌صورت روایتی، تجربه را پژوهش کنیم. ما امیدواریم در دو فصل ابتدایی این کتاب، بخشی از پژوهش روایتی را به شما نشان دهیم. ما در این فصول، داستان‌های بیشتری از تجارب جین در کنار تارا را شرح خواهیم داد.

وقتی به گذشته نگاه می‌کنم، به این می‌اندیشم که چگونه تقریباً چهار سال از زمان آشنایی من با تارا می‌گذرد. من اولین بار تارا را وقتی ملاقات کردم که او در آغاز پایهٔ هفتم مدرسه، به باشگاه هنر آمد. او همراه با فواهرش به باشگاه آمد و از آنجا که پس از مدرسه، تعهدات و مشغولیاتی داشت و مدرام از خانه‌اش در شورکی در صومعهٔ شهر، و یکی از جوامع مذهبی که طی معاهداتی برای بومیان کاتاردایی تأسیس شده بود، رفت و آمد می‌کرد، حضور دائمی در باشگاه، پس از مدرسه، برای او دشوار بود و به‌همین دلیل حضور نامنظمی داشت. آن روزهای اول در باشگاه هنر که ما یکدیگر را در آن کلاس عالی در دبیرستان ملاقات کردیم، روزهای مهمی بودند؛ کلاسی که ما، به‌عنوان تیم تحقیقاتی، به‌مدت دو سال و هر چهارشنبه با غذا و لوازم هنری پر می‌کردیم. در آن روزهای اول، تارا و چند دفتر دیگر به چهار یا پنج مقق دیگر پیوستند و ما در کنار یکدیگر، نود دقیقه را برای شناخت یکدیگر صرف می‌کردیم و سعی داشتیم همراه با یکدیگر و با استفاده از لوازم هنری، احتمالات مختلف را بیازماییم.

وقتی ما داستان تجارب جین با تارا را می‌شنویم، متوجه می‌شویم که آن‌ها ۴ سال است یکدیگر را می‌شناسند؛ زمانی بسیار طولانی در زندگی یک دختر. آن‌ها در مکان‌های مختلفی درون یک مدرسه، یکدیگر را شناخته‌اند و شاید خارج از مدرسه، یکدیگر را شناخته باشند. همانطور که شروع به پژوهش روایتی این قطعه داستان کنیم، حس پژوهش در تجربه‌ها، نیز کم‌کم بروز پیدا می‌کند و شکل می‌گیرد.

### کنار آمدن با موقعیت: ما چه هدفی از پژوهش روایتی داریم؟

ما از تعاریف زیر دربارهٔ پژوهش روایتی که از سال ۱۹۹۰ ارائه شده‌اند (کانلی و کلانندینین، ۱۹۹۰) استفاده می‌کنیم. همانطور که محققان به کار با پژوهش روایتی، به‌عنوان یک روش ادامه می‌دهند، تعاریف و اصطلاحات نیز پالایش شده و بعدها توسعه داده شده‌اند.

مردم، زندگی روزمرهٔ خود را با داستان‌هایی شکل می‌دهند که هویت آنها یا دیگران است و در عین حال گذشته‌شان را نیز در قالب همین داستان‌ها تعریف می‌کنند. داستان، به زبان حال، یک درگاه است که شخص از طریق آن وارد دنیا می‌شود و تجربهٔ او از دنیا تفسیر می‌گردد و از منظر خاصی معنا پیدا می‌کند. بنابراین پژوهش روایتی، مطالعهٔ تجربه به‌عنوان یک داستان، اولین و پیشگام‌ترین شیوهٔ تفکر دربارهٔ تجربه است. پژوهش روایتی، به‌عنوان یک روش، مستلزم

دیدنی نسبت به پدیده است. استفاده از روش پژوهش روایتی، تطبیق دادن یک منظر مشخص و خاص نسبت به تجربه، به عنوان پدیده‌ای تحت مطالعه، است (کانلی و کلاندینین، ۲۰۰۶، ص ۳۷۵).

این تعریف، از تعریفی که قبلاً ارائه شده بود، برگرفته شده:

پژوهش روایتی، شیوه‌ای برای درک تجربه است. این پژوهش، یک همکاری بین محققان و مشارکت‌کنندگان، در طول زمان، در یک مکان یا مجموعه‌ای از مکان‌ها و نیز در تعامل اجتماعی با محیط اطراف است. یک پژوهشگر در قلب این مسیر وارد می‌شود و با روح آن همراه می‌گردد؛ در این مسیر پژوهشی را در میانه مسیر زیستن و گفتن، دوباره زندگی و بازگویی می‌کند؛ داستان‌های تجربه‌ها، زندگی فردی و اجتماعی مردم را شکل می‌دهد (کلاندینین و کانلی، ۲۰۰۰، ص ۲۰).

به زبان ساده، پژوهش روایتی، مطالعه روی تجربه‌ای است که به‌طور روایتی درک شده است. ما حین بررسی دقیق کلمات موجود در تعاریف، می‌توانیم کم‌کم لایه‌های پیچیدگی مفهومی که این کلمات بردوش می‌کشند را آشکار و هویدا کنیم. ما با پرداختن به پژوهش روایتی و خواندن روایات طی سالیان متمادی، متوجه شده‌ایم علیرغم اینکه این کلمات، اطلاعات زیادی در اختیار ما قرار می‌دهند، اطلاعات بیشتری وجود دارد که به‌طور ضمنی در ورای این کلمات نهفته است. پژوهش روایتی، یعنی مطالعه تجربه‌ای که به‌طور روایتی درک شده، بیش از بازگویی صرف داستان‌ها و بیش از زیستن و تجربه کردن داستان‌ها، برای ما معنا و کاربرد دارد.

علیرغم اینکه ما در بخش‌های قبلی، برخی منابع نظری را مطرح کردیم که به ما برای ارائه توضیح منظر روایتی نسبت به تجربه کمک می‌کنند، کار تحقیقاتی دیویی (۱۹۳۸) الهام‌بخش درک ما از تجربه است. کار تحقیقاتی دیویی الهام‌بخش شیوه‌هایی است که ما توسط آن‌ها تجربه را به‌صورت زنده در تصور و درک روایتی تجربیاتمان تجربه می‌کنیم. اغلب از نظریه دیویی درباره تجربه (۱۹۳۸)، تحت عنوان شالوده فلسفی پژوهش روایتی یاد می‌شود (کلاندینین و کانلی، ۲۰۰۰) که برای درک ما از پژوهش روایتی، امری ضروری است. برای مثال، ما بنیان‌های دیویی را در فضای استعاره‌ی سه‌بعدی پژوهش روایتی می‌بینیم: زمان‌مند بودن<sup>۸</sup>، وابسته به مکان و محیط اجتماعی. دو معیار تجربه دیویی (تعامل و استمرار در موقعیت‌ها)، مفهومی روایتی از تجربه ارائه می‌دهند. کلاندینین و کانلی، معیار تعامل دیویی (اینکه یک شخص همیشه در تعامل با دنیای فیزیکی خود قرار دارد) را به بعد اجتماعی مرتبط کرده‌اند. معیار تعامل از نظر روایتی، تحت عنوان بعد اجتماعی درک می‌شود. پژوهشگران روایتی، هم به موقعیت‌های شخصی می‌پردازند و به‌طور هم‌زمان به موقعیت‌های اجتماعی. منظور از موقعیت‌های شخصی، «احساسات، امیدها، اشتیاق‌ها، واکنش‌های زیبایی‌شناختی و مواضع اخلاقی (کانلی و کلاندینین، ۲۰۰۶، ص ۴۸۰) پژوهشگران و مشارکت‌کنندگان است. شرایط اجتماعی، به ظواهر (محیط بیرون)، به محیط اطراف و شرایطی اشاره دارد که طی

<sup>8</sup> temporality

آن، انتظارات افراد و رویدادها آشکار می‌شود. معیار تعامل دیویی، ارتباط نزدیکی با مفهوم موقعیت دارد:

این جمله که افراد در یک دنیا زندگی می‌کنند، به‌طور عینی، به این معناست که آن‌ها در مجموعه‌ای از موقعیت‌ها زندگی می‌کنند و وقتی گفته می‌شود که آن‌ها در این موقعیت‌ها زندگی می‌کنند ... بدین معناست که تعاملی بین یک فرد و اشیاء و سایر افراد برقرار می‌شود. مفاهیم موقعیت و تعامل، از یکدیگر جدایی‌ناپذیر هستند. یک تجربه، همیشه اتفاقی است بر اثر تعامل یک فرد و آنچه در آن زمان، محیطش را تشکیل می‌دهد است (دیویی، ۱۹۳۸، ص ۴۳).

در عین حال که کلاندینین و کانلی با نظریه تجربه دیویی کار می‌کردند، با بعد سوم کاری نداشتند و ارتباط بین تعامل و موقعیت را همانگونه که دیویی در نظر گرفته بود، می‌پنداشتند. اما وقتی که به پژوهش روایتی ادامه دادند، به‌ویژه با افرادی که متوجه و مراقب محیط بودند (باسو، ۱۹۹۶؛ مارمون سیلکو، ۱۹۹۶)، کم‌کم توجه بیشتری به محیط معطوف کردند و آن را به مفهوم دیویی از موقعیت ارتباط دادند. در فضای سه‌بعدی پژوهش روایتی، فضا، «مرزهای ویژه عینی مکان یا مجموعه‌ای از مکان‌هاست که در آن پژوهش و رویدادها اتفاق می‌افتند» (کانلی و کلاندینین، ۲۰۰۶، ص ۴۸۱). فرضیه دیویی درباره موقعیت به ما اجازه می‌دهد تا توجه را به مکان یا مکان‌هایی که رویدادها در آن‌ها رخ می‌دهند، جلب کنیم.

کلاندینین و کانلی، معیار دوم تجربه دیویی، یعنی استمرار (چگونه تجربه یک فرد، از تجربیات گذشته تا به امروز، ادامه یافته و رو به جلو پیش می‌رود) و تجربیات آینده را با بعد زمان‌مند بودن پژوهش روایتی مرتبط کرده‌اند. همانطور که کانلی و کلاندینین (۲۰۰۶) عنوان کردند: «رویدادهای تحت مطالعه در گذر زمان هستند» (ص ۴۷۹). بعد زمان‌مند بودن، توجه‌ها را به شیوه‌هایی جلب می‌کند که گذشته، حال و آینده فرد، مکان‌ها، اشیاء و رویدادها به یکدیگر وابستگی دارند (یعنی، همیشه در حال گذر، همیشه در مسیر و همیشه در حال شکل گرفتن). کلاندینین و روسیک (۲۰۰۷) حین کار کردن با یک مفهوم روایی از تجربه، به این نکته اشاره کردند:

در چارچوب این نوع نگرش نسبت به تجربه، تمرکز پژوهش روایتی، صرفاً بر تجربه افراد نیست، بلکه روی روایت‌های اجتماعی، فرهنگی و نهادی نیز هست؛ روایت‌هایی که تجربیات افراد در آن‌ها ایجاد شده، شکل گرفته، تشریح شده و تصویب می‌شوند. پژوهشگران روایتی روی تجربه افراد در دنیا مطالعه می‌کنند؛ تجربه‌ای که هم طی زیسته شدن (تجربه شدن) و هم طی بازگویی، به صورت داستانی درآمده و می‌توان از طریق گوش دادن، مشاهده، زندگی در کنار یکدیگر و نوشتن و تفسیر متون، آنها را مطالعه کرد (صص ۴۲ و ۴۳).

ما امیدواریم که مشخص شود پژوهش، بخشی ضروری از پژوهش روایتی است. علیرغم اینکه داشتن دید روایتی مشخص نسبت به تجربه، امری مهم است، زیرا از طریق زیستن و بازگو کردن داستان‌ها به تجربه می‌پردازد، این نکته نیز ضروری است که بیاموزیم چگونه تجربیات، زیستن و بازگو کردن داستان‌ها و داستان‌هایی را که زیسته و بازگو شده، پژوهش و کاوش کنیم.



من فکر می‌کنم ما یکدیگر را دوست داریم، حداقل من او را دوست دارم و تجربه تغییر او را از کسی که بود به شفقتی که در حال دستیابی به آن است، تمسین می‌کنم. من می‌فواستم در طول سال هشت‌م، او را در رقابت تشویق (نوعی فعالیت که در آن دفتران یوان با حرکات موزون به تشویق تیم‌های ورزشی مدرسه می‌پردازند) که یک فعالیت مدرسه‌ای در مرکز فرید ملی بود، تماشا کنم. آن سال بعد از آن رقابت و یک روز پیش از اینکه در مراسم نامگذاری حاضر شود تا به نام سرفپوستی‌اش ملقب گردد، ما به سمت نخست‌فرد ملی قرم زدیم تا نهار بفریم. وقتی او قاله و پس از آن پدر بزرگش را از دست داد، در باشگاه هنر به بستبوی من پرداخت. ما قرم زدیم و صحبت کردیم و وقتی او به خاطر مرگ عزیزانش گریه می‌کرد، یکدیگر را در آغوش گرفتیم. او و من به نوعی به یکدیگر نزدیک بودیم.

در بازگویی این قطعه داستان‌ها آنچه کم کم آشکار می‌شود، این است که جین به مرور زمان، در یک مکان یا مجموعه‌ای از مکان‌ها و در چندین موقعیت متعدد، تارا را می‌شناخت، اما باید بگوییم که هنوز هم پژوهش روایتی این داستان‌ها آغاز نشده است. ما به منظور پژوهش روایتی این تجربیات، باید ببینیم چه مکان‌های مشخصی، تجربیات آشکار ساز آن‌ها را شکل دادند. در ضمن ما باید مواقعی را در زندگی هر دوی آن‌ها و در زمان‌های میان‌نسلی پیچیده‌شان بررسی کنیم که باعث شکل‌گیری هر دوی آن‌ها شده و در عین حال، به‌دقت به احساسات، قضاوت‌های اخلاقی و درک فرهنگی هر دوی آن‌ها که تجربیاتشان را شکل داده، بپردازیم.

### پژوهش روایتی: شکل گرفته توسط الزامات مشخص هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی

یکی از ویژگی‌های تعریف‌کننده پژوهش روایتی، که ما تا حدودی آن را به شما نشان داده‌ایم، این است که این نوع پژوهش، مطالعه تجربه، به گونه‌ای است که زیسته و بازگو شده است. ما توضیح‌مان برای اتخاذ چشم‌انداز دیویی نسبت به تجربه را ارائه کردیم و آن را به توسعه فضای سه‌بعدی پژوهش روایتی (محیط اجتماعی، زمان‌مندی و وابسته بودن به مکان) ارتباط دادیم. آنچه هنوز به آن اشاره نکرده‌ایم، الزامات هستی‌شناختی پژوهش روایتی است. کلان‌دینین و روسیک (۲۰۰۷) حین کار کردن از منظر مفهوم تجربه دیویی، نشان داده‌اند که هستی‌شناختی دیویی، تعاملی است:

مفاهیم معرفت‌شناختی این چشم‌انداز، دلالت بر این دارد که اصول انتظام‌بخش (بخشی از نظریه کانت که ادعا می‌کند اصولی وجود دارند که فرد به‌طور غریزی می‌داند صحیح هستند، اما دلیل و مدعایی برای صحت آن ندارد؛ مثل صداقت) برای پژوهش، ایجاد یک تجسم منحصراً وفادارانه از یک واقعیت مستقل از داننده نیست. اصول انتظام‌بخش برای پژوهش، ایجاد رابطه بین یک انسان و محیطش (زندگی، جامعه محلی، دنیا) است؛ ارتباطی که «ارائه شیوه جدیدی از روایتی با آن‌ها را ممکن ساخته و در نتیجه به تدریج نوع جدیدی از موضوعات تجربه شده را بسازد؛ موضوعاتی نه واقعی‌تر از موضوعات مقدم، بلکه قابل توجه‌تر و با غوطه‌ور شدن<sup>۹</sup> و ناراحتی<sup>۱۰</sup> کمتر» (دیویی ۱۹۸۱، ص ۱۷۵). در این چشم‌انداز واقع‌بینانه نسبت به دانش، تجسم ما ناشی از تجربه است و برای اعتبارسنجی آن باید به همان تجربه

<sup>۹</sup> overwhelming

<sup>۱۰</sup> oppressive

## بازگشت (ص ۳۹).

کلاندینین و روسیک (۲۰۰۷) ویژگی‌های متعددی از این هستی‌شناختی تجربه را مشخص کرده‌اند که باعث می‌شود مشخصاً متناسب با چارچوب‌بندی پژوهش روایتی شود. ابتدا، بر زمان‌مند بودن تولید دانش تأکید شده است. همانطور که آن‌ها نوشته‌اند: «روایت‌ها شکلی از تجسم هستند که تجربه به مرور زمان آشکار شده‌اند انسان را توصیف می‌کنند» (ص ۴۰). دوم، از دید هستی‌شناختی واقع‌گرایانه نسبت تجربه، بر استمرار، نه تنها به‌عنوان عاملی ادراکی، بلکه به‌عنوان عاملی هستی‌شناسانه تأکید شده است: «به‌نظر نمی‌رسد تجربیات به‌سادگی در طول زمان به یکدیگر متصل باشند؛ آن‌ها مستمر هستند» (ص ۴۰). سوم، بر ابعاد اجتماعی/شخصی فهم تأکید شده است. داستان‌هایی که مردم زندگی و بازگو می‌کنند، نتیجه «تلاقی تأثیرات اجتماعی بر زندگی درونی فرد، بر محیط او و تاریخچه منحصر به فرد شخصی او می‌باشد» (ص ۴۱).

بخشی از بعد اجتماعی این چشم‌انداز نسبت به تجربه، جنبه وابستگی پژوهش روایتی است (یعنی تنها شخص نیست که تحت مطالعه قرار دارد، بلکه تجربیات محقق و تجربیات مشارکت‌کننده هم مورد مطالعه قرار می‌گیرند). این پژوهش، مطالعه‌ای درباره‌ی سایرین نیست، بلکه مطالعه‌ی تجربه محقق و مشارکت‌کننده است؛ وقتی با دیگرانی که آن‌ها نیز مورد مطالعه قرار گرفته‌اند، ارتباط برقرار می‌کنند. تمایز موریس (۲۰۰۲) بین اندیشیدن «درباره» داستان‌ها و اندیشیدن «همراه با» داستان‌ها به مشخص شدن این الزام هستی‌شناسانه کمک می‌کند. موریس در این باره می‌نویسد: «مفهوم اندیشیدن همراه با داستان، به معنی رقابت با روش نهادینه‌شده‌ی غربی اندیشیدن درباره‌ی داستان‌ها و اصلاح این روش اندیشیدن است و نه جایگزین آن شدن. رویکرد اندیشیدن درباره‌ی داستان‌ها، روایت را همچون یک هدف می‌پندارد. اندیشیدن همراه با داستان‌ها روندی است که طی آن ما به‌عنوان متفکر، کارچندان زیادی در قبال روایت انجام نمی‌دهیم، بلکه بیشتر به روایت اجازه می‌دهیم تا روی ما کار کند» (موریس ۲۰۰۲، ص ۱۹۶). داستان‌هایی که در روایت پژوهی مورد مطالعه قرار می‌گیرند، هم تجربیات محققان هستند و هم تجربیات مشارکت‌کنندگان. این تعهدات هستی‌شناسانه، به نحوه پرداختن ما به پژوهش روایتی، شکل می‌دهند.

در جولای ۲۰۱۳، تعطیلات تابستان را در میان اجتماع شمالی‌ها بوریم. تارا به تازگی از مقطع نهم فارغ‌التحصیل شده بود. من می‌فواستم در آن جشن همراه او باشم و قبل از اینکه از دوره راهنمایی فارغ‌التحصیل شود، برای بار آخر او را ببینم. این اتفاق به‌قاطر برنامه‌کلی تارا و من رخ نداد. من می‌دانستم که زمان بین دوره راهنمایی و دبیرستان در داستان‌های من پفرر مهم است و می‌فواستم بدانم او چگونه این زمان را از سر می‌گذراند و چه تجربیاتی دارد. من در فیسبوک به او پیام دادم و در فواست کردم اگر برایش مقدور است، یکدیگر را ملاقات کنیم و باهمدیگر یک فیلم سینمایی ببینیم و عصرانه بخوریم. او با فوشالی موافقت کرد و برای ملاقاتمان در سینما برنامه‌ریزی کرد. من زودتر از او رسیدم و به‌قاطر دیرن دوباره او را اضطراب داشتم و از اینکه او با اشتیاق، در فواست ملاقات من را پذیرفت، فوشال بودم. وقتی که به مرکز فرید رسیدم، با او تماس گرفتم تا اطلاع بردهم که سیره‌ام. او با پریشانی جواب تلفنش را داد. نمی‌توانست بیاید. مادرش نمی‌توانست او را تا محل قرار برساند. من از او پرسیدم که آیا می‌توانم به دنبالش بروم. او گفت که از مادرش فواهد پرسید و تلفن را قطع کرد. چند لحظه بعد با من تماس گرفت تا آدرس منزلشان را بردهم و بگویم

که مادرش موافقت کرده است. من در جاده اصلی به سمت خانه آنها راندم؛ از آنجا که خانه‌شان درست کنار بزرگراه قرار داشت، به آرامی می‌راندم تا خانه‌ها را یکی یکی بررسی کنم تا بلافره خانه‌ای را که با توصیفات او مطابقت داشت، پیدا کردم. او من را جلوی در ورودی ملاقات کرد. همراه با فواهر بزرگترش در منزل بود. پیش از اینکه والدینش منزل را ترک کنند، به او گفته بودند که قبل از رفتن به سینما باید چمن‌ها را کوتاه کند. من روی پله جلویی منزل نیمه‌روستایی آنها نشستم و او چمن‌زن را بیرون آورد و سعی کرد کارش را شروع کند. من در حالی که روی پله نشسته بودم و هوای گرم تابستان را در اطرافم حس می‌کردم، او را در حالی که با موتور سروکله می‌زد، تماشا می‌کردم. به فاطرات کودکی خود در مزرعه‌ای کوچک پرتاب شدم؛ جایی که چمن‌زنی، مسئولیت مشترک فواهران و برادران بود. نهایتاً موتور با آکراه شروع به کار کرد و او مدتی را به چمن‌زنی پرداخت، تا اینکه چمن‌زن از روی پیزی درون سبزه‌ها رد شد. آن شی هرچه که بود، با پروانه موتور گره خورد و چمن‌زن ایستاد. او با بی‌صبری چمن‌زن را برگرداند و بدون اینکه موفق شود، تلاش کرد تا آن را تعمیر کند. او گفت: «فب، عالی» و از من دعوت کرد تا به داخل خانه بروم. او در آنجا آفرین حرکات رقص سنتیشان را که در یک برنامه هنر تابستانی تمرین کرده بود، نشانم داد.

وقتی ما به پژوهش قطعه داستان بالا می‌پردازیم، آنچه کم کم مشخص می‌شود، حس وابستگی تجربیات آشکار ساز جین و تارا است. زندگی‌های آنها به ندرت با یکدیگر تلاقی پیدا می‌کند، اما وقتی چنین می‌شود، آشکار است که آنها داستان‌های تجربه‌هایشان را همراه یکدیگر شکل می‌دهند. تجربیاتی که آنها با یکدیگر به اشتراک می‌گذارند، به یک پیام فیسبوک امکان می‌دهد تا باعث شود در یک مکان و زمان خارج از مدرسه، کنار یکدیگر قرار بگیرند. جین، تجربه چند سال قبل خودش از انتقال راهنمایی به دبیرستان را به اشتراک می‌گذارد و علاقمند است چیزی در مورد تجربه انتقال تارا از راهنمایی به دبیرستان و داستان‌هایی که در تصور دارد، بداند. مشخص می‌شود که تجربه هر دو نفر از این مقطع زندگی، در راستای یکدیگر است؛ همان بعد استمرار در پژوهش روایتی.

مسیر دیگری نیز وجود دارد که ما در آن شاهد زمان‌مند بودن زندگی‌های آنها هستیم؛ اینکه آنها از زمان ورود تارا به راهنمایی، یکدیگر را می‌شناسند و در حال حاضر او در حال ورود به دبیرستان است. وقتی جین از مرکز خرید شهری به سمت محل اقامت تارا می‌رود نیز ما شاهد یک ویژگی زمانی دیگر هم هستیم. وقتی ما از شهر به سمت محل اقامت تارا می‌رویم، روایت میان‌نسلی مشهور میان افراد بومی کانادا را می‌بینیم: محل اقامت آنها به عنوان بخشی از معاهدات شکل‌دهنده شهرک‌سازی مستعمراتی، تأسیس شده است.

وقتی تارا دست از کشمکش با موتور چمن‌زن بر می‌دارد، به سراغ نشان دادن آخرین درس‌های رقصش می‌رود؛ که به عنوان بخشی از شخصیت یک زن جوان سرخپوست، آموخته است. جین روی پله جلوی خانه می‌نشیند و خاطرات زمانی را که در مزرعه زندگی می‌کرد و چمن‌زنی یکی از مسئولیت‌های او بود، یادآوری می‌کند؛ به‌ویژه وقتی خانواده‌ای بزرگ دور هم جمع می‌شدند تا برای روزهای بلند تابستان برنامه‌ریزی کنند. بوی چمن کوتاه شده، از گذشته به حال می‌آید، در مشام جین می‌پیچد و این نکته را به ما یادآوری می‌کند که در پژوهش روایتی هم محقق و هم مشارکت‌کننده تجربه می‌کنند و تجربیاتی که در زندگی‌شان شکل گرفته، مورد مطالعه قرار می‌گیرد. پژوهش روایتی، از موضع هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه، شیوه‌ای از درک و پژوهش تجربه است؛ نه بیشتر و

نه کمتر. پژوهش روایتی، همیشه همراه با داستان‌ها و در قالب داستان‌ها می‌باشد؛ داستان‌های مشارکت‌کنندگان، داستان‌های پژوهشگران، روایت‌های اجتماعی، فرهنگی، نهادی، خانوادگی، و زبانی که تمام داستان‌های درون آن‌ها زیسته شده، بازگو شده و پژوهش می‌شوند.

به خاطر احترام برای تجربه شفاهی زیسته شده، تمرکز پژوهش روایتی، بر ارزشگذاری تجربیات افراد نیست، بلکه روی کشف روایت‌های اجتماعی، فرهنگی و نهادی متمرکز است که تجربیات افراد درون آن‌ها به وقوع پیوسته، شکل گرفته، تشریح شده و تثبیت گردیده است؛ البته به شیوه‌ای که شامل شروع و پایان‌هایی می‌باشد که در داستان‌های زیسته شده افراد وجود دارد. پژوهشگران روایتی روی تجربه فرد در دنیا مطالعه می‌کنند و از طریق این مطالعه، به دنبال روش‌های توانمندسازی و تغییر شکل تجربیات برای خودشان و سایرین هستند (کلاندینین و روسیک، ۲۰۰۷، ص ۴۲).

ما، به‌عنوان پژوهشگران روایتی، سعی می‌کنیم از قالب داستان‌ها خارج نشویم. ما در لایه‌های پیچیده داستان‌های درهم‌تنیده درنگ می‌کنیم. درون این داستان‌ها و درون این تجربیات است که ما به پژوهش می‌پردازیم و به دنبال درک زندگی‌های افراد و دنیاهایی که آن‌ها و ما درونشان زندگی می‌کنیم، هستیم.

داستان‌های زیسته و بازگوشده، جدا از زندگی و بازگویی هر شخص در زمان، مکان و ارتباطات نیستند و تنها به عنوان متونی جدا از زندگی و بازگویی افراد در نظر گرفته نمی‌شوند و جدا از آن‌ها، تحلیل و کالبدشکافی نمی‌گردند. پژوهش روایتی در دوستی‌ها و در جامعه محلی واقع شده و به شیوه‌های رابطه‌ای و مشارکتی، در حوزه دانش هر شخص حضور دارد. پژوهش روایتی، تحقیقی رابطه‌ای، شامل ارتباط بین محققان و مشارکت‌کنندگان است. این عناصر ارتباطی، هستی‌شناسی ارتباطی ویژه پژوهش روایتی را به‌صورت متمایز از دیگر اشکال تحقیقات مشخص می‌کنند. علیرغم اینکه پژوهش روایتی، اغلب به‌منظور طراحی تحقیقی مورد استفاده قرار می‌گیرد که شامل یک روایت یا داستان است، ما از منظر تعریف دقیق پژوهش روایتی کار می‌کنیم.

ما ایده‌های مناسب برای پژوهش‌های روایتی را در فصل‌های بعدی این کتاب توضیح می‌دهیم. فصل آغازین کتاب، چارچوبی فلسفی از پژوهش روایتی ارائه داد، بدین ترتیب ما در فصل ۲ درباره ملاحظات طراحی پژوهش‌های مشخص و خاص روایتی صحبت می‌کنیم.